**به نام خداوند جان و خرد**

در سومین سخنرانی از نشست تخصصی بزرگداشت فردوسی، سرکار خانم دکتر ملک‌زاده، عضو هیأت علمی پژوهشکده تاریخ ایران، سخنرانی خود را با عنوان «خرد زنانه در شاهنامه» ارائه کرد.

گزیده‌ای از سخنرانی دکتر ملک‌زاده:

شاهنامه به عنوان یک متن ارزشمند فرهنگی و ادبی از منظر تاریخی نیز قابل کنکاش است. محوریت موضوع این ارائه در نگرش این متن فخیم به جایگاه زنان است. روایات متعددی از جایگاه زنان در شاهنامه بیان شده است. من کوشیده‌ام باورهای تاریخی این متن در مورد زنان را تا حدی استخراج کنم.

در ابندا به برداشت کلی از این موضوع اشاره می‌کنم و سپس به مطالعه موردی در مورد سیندخت می‌پردازم. زنان در شاهنامه با هیأتی انسانی و ظاهری خرد‌پسند، اما با عملکرد دوگانه اسطوره‌ای ظاهر شدند و با این که شکل انسانی دارند هنوز از فضای اساطیری کاملا جدا نشده‌اند. در شاهنامه وجود زن‌های نقش‌آفرین و سازنده آمیخته با خرد و اسطوره است و نقش‌های پلید و ویرانگر نمود نابخردی‌اند. بیشتر زن‌های شاهنامه، زن‌های محبوب، مقدس و خردمند تصویر شده‌اند که در عین حال که زاینده و پرورنده و آمورنده‌اند، نگاه‌دارنده شهریاران و شاهزادگان و پهلوانان هم هستند؛ زنانی که برای انجان رسالت خود متحمل رنج‌ها و مصائب و آلام زیادی شده‌اند. برای مثال می‌توان از فرانک نام برد که ناچار شد فرزندش را از خود دور کند و یا سیندخت که به خاطر فرزندش در کسوت سفیر در خارج از وطن نقش‌آفرینی کرد. در پرتو وجود همین زنان توانا و تدبیرگر است که شرایط عبور از بحرانها و نابسامانیها و رسیدن به مأمن صلح و سلامت میسر می‌شود. این زنان در عین اینکه خانواده و فرزندانشان را از گزند و آسیب حفظ کرده‌اند، برای خاکشان هم چنین نقش‌آفرینی کرده‌اند. این زنان در واقع بازمانده‌های ایزدبانوان، الهه‌ها و امشاسپندان تلقی می‌شدند که در شاهنامه هم در کسوت یاریگری و راهنمای همسران و فرزندانشان به عنوان افراد خردمند نقش‌آفرینی کرده‌اند. زنانی که فردوسی در شاهنامه از آنها نام برده را می‌توان برتر از زنانی که در دیگر منظومه‌های ادب فارسی به آنها پرداخته شده ارزیابی کرد. به طور مثال شیرین در خمسه نظامی یک زن عاشق‌پیشه است که شایدجز عشق‌ورزی رفتار دیگری از او دیده نمی‌شود. اما همین شیرین در شاهنامه، زنی است که فرمان قدرت حاکم و خودکامه را نمی‌پذیرد و در عین حال فرجام دردناکی را برای خود رقم می‌زند. در شاهنامه زنان نقش اساسی در رویدادها دارند و در پاره‌ای از موارد تأثیر شگرفی بر وقایع می‌گذارند که با توجه به جامعه مردسالار، چنین رویکردی در شاهنامه درخور توجه است. ازدواجهایی که در شاهنامه از آنها یاد شده بیشتر برون فامیلی و بیگانه‌همسری است که این نشان می‌دهد فردوسی در سرودن شاهنامه به طور مطلق تحت تأثیر جامعه پدرسالار نبوده است. زنهایی که در شاهنامه حماسه می‌آفرینند کمتر از مردان نیستند. زنان اگرچه از نظر جسمی با مردان متفاوتند، اما از نظر روحیه و شجاعت و وفاداری همانند مردان استوار و پابرجا هستند و همچون مردان معتبر و با ارزش تلقی می‌شوند. شاید نگرش مثبت و نیک به زن در ایران باستان باعث شده فردوسی هم متأثر از این فرهنگ نگاهی مثبت به زن داشته باشد. فردوسی روایتگر اشکال و احوال قدرت است و زنان و مردان را در ارتباط با قدرت توصیف می‌کند. در این بین از نقش زنان چشم‌پوشی نمی‌کند و نقش آنها را در تحولات اجتماعی و سیاسی آن روزگار آشکار می‌کند. به رغم روایتهای ضدزن از شاهنامه، به هیچ‌وجه نمی‌توان این اثر تاریخی را ضدزن خواند و در تمام دوران پهلوانی از قیام کاوه تا قتل رستم و سلطنت بهمن پسر اسفندیار به استثناء سودابه، زن نابکار دیگری نمی‌بینیم که به تصویر کشیده شده باشد. هرچه هست فداکاری و بزرگواری و دلاویزی است. بیشتر زنان شاهنامه نمونه‌های بارزی از زنان تمام‌عیار ایرانی هستند که از جوهر زنانگی و زیبایی‌شان به نحو سرشاری بهره‌مندند و استفاده می‌برند حتی زنان خارجی که به ایرانیان می‌پیوندند از صمیم قلب ایرانی می‌شوند و جانب نیکی را که جانب ایران است می‌گیرند. زن در شاهنامه عامل انسجام قلمروهای حکومتی است. در ازدواج درون‌گروهی عامل پایداری قدرت و در ازدواج برون‌گروهی نقش موثری در جذب و دفع قدرت دارد. زنهایی مثل فرانک زمینه‌ساز قیام کاوه می‌شوند. کتایون همسر گشتاسب و سیندخت که با درایت خود سرزمین و مردمانشان را از هلاکت نجات می‌دهند، هرکدام در سلحشوری و وفاداری و سیاست کمتر از قهرمانان مرد شاهنامه نقش‌آفرینی نمی‌کنند. در شاهنامه از دلاوری و هشیاری زنان، به ویژه زن‌های ایرانی سخن به میان آمده است و زنان شاهنامه همپای مردان وارد میدان اجتماع می‌شوند و مقام و منزلتی والا به آنها می‌بخشد. زن مورد نظر فردوسی راهنمای مردان جنگاور است که حتی می‌توانند خردمندتر از مردان و هشیارتر از فرمانروایان عمل کنند. مردان شاهنامه در برابر زنان زانو می‌زنند و حتی خود را کمتر از آنان می‌بینند. فردوسی در شاهنامه از زنان فرزانه و چاره‌پرداز و سیاستمدار سخن به میان می‌آورد که هرکدام به نوبه خود با وارد شدن در ماجرایی خطیر نقش‌های مهمی در دوران حیات شاهان و قهرمانان ایفا می‌کنند. در واقع فردوسی در شاهنامه برای روشن شدن جایگاه و نقش اجتماعی زنان در هر مورد نمونه‌های برجسته‌ای ارائه کرده است که می‌توان در هشت قالب کلی نمود زنان در شاهنامه را تقسیم‌بندی کرد:

* غنیمت جنگی مثل اسیر و کنیز
* همسر و معشوقه و همتراز مرد
* مادر
* سیاستمدار و دیپلمات پادشاه
* قهرمان جنگی
* زنان هنرمند
* زنان مستخدم و کارمند و پیشه‌ور
* زنان دلفریب، افسونگر و جادوگر

این مقدمه کلی در مورد برداشت من از جایگاه زنان در شاهنامه بود، به عنوان مدخلی برای بررسی داستان سیندخت که شاید به عنوان اولین سفیر زن نقش‌آفرینی می‌کند و با تدبیر خویش، تدبیری که ازدرون خانه برمی‌آید و در یک سپهر بیرونی می‌تواند باعث جلوگیری از جنگ دو سرزمین شود، ایفای نقش می‌کند. ماجرای حکومت سام و واگذاری حکومت زابلستان به فرزندش زال و رهسپار شدن به مازندران برای سرکوبی دشمنان منوچهر شاهنشاه ایران. زال با تنی چند از ویژه‌گردان خویش به سوی هندوستان می‌رود و سرانجام به کابل می‌رسد. مهراب پادشاه کابل که نژادش از ضحاک بود با شنیدن خبر رسیدن زال به سرزمین کابل با وعده و هدایای فراوان نزد زال می‌رود. زال، مهراب را می‌پذیرد و پذیرایی شایانی از او می‌کند. پس از رفتن زال یکی از همراهان شاه از کمال و زیبایی رودابه دختر مهراب برای زال سخن می‌گوید. در این توصیف زن و زیباییهای او برای اولین بار در حماسه ایران مورد توجه قرار می‌گیرد. اقدام فردوسی به عنوان سراینده زال و رودابه کاری آگاهانه و هدفمند است، چرا که اگر قرار است پدر رستم که پهلوان آینده حماسه ایران است و افزودن بر مردانگی، خوی و خصلت‌های ویژه پهلوانی و اسطوره‌ای داشته باشد، باید همسری پهلوان‌زا و اسطوره‌ای داشته باشد. زال با شنیدن وصف رودابه بدون دیدن رودابه دل به او می‌بندد. مهراب هم وقتی به دیدار همسرش سیندخت و دخترش رودابه می‌رود از حسن و کمال زال سخن می‌گوید و به ستایش او می‌پردازد. رودابه هم باشنیدن سخنان پدر دلش گشت پر آتش از مهر زال / از او دور شد خورد وخواب و آرام و حال. قدم‌ اول را رودابه برمی‌دارد و ماجرای عشقش را به ندیمه‌هایش می‌گوید و از آنها می‌خواهد پیام مهرش را به زال برسانند. ندیمه‌ها به او پند می‌دهند، اما او که دلباخته شده بود، بی‌توجه به اندرز ندیمه‌ها آنها را به بهانه چیدن گل نزد سپاهیان زال می‌فرستد و آنها با جلب توجه زال با او قرار شبانه برای دیدن رودابه می‌گذارند. شب‌هنگام رودابه بر فراز کاخ ایستاده و گیسوان بلندش را انداخته که زال با گرفتن آنها به بالای کاخ برود. این یکی از زیباترین تصاویر شاهنامه است که رودابه به نشانه هم‌دلی و مهر چنین می‌کند. زال گیسوان او را می‌بوسد و با کمند خویش بالا می‌رود وبه رودابه ابراز عشق می‌کند و در عین حال می‌گویذ که پدرم سام و شاهنشاه ایران، منوچهر اجازه نمی‌دهند کسی را جز از نژاد ایران به همسری اختیار کنم. اما با این حال آن دو با هم پیمان می‌بندند که یا به وصال برسند و یا در راه عشق جان خود را از دست بدهند. پس از این دیدار زال نزد موبدان می‌رود و موبدان که می‌دانند مهراب از خاندان ضحاک است چاره کار را در این می‌بینند که زال نامه‌ای به سام بنویسد و از درد دل خود بگوید تا با کسب رضایت سام، رضایت منوچهر هم حاصل شود. سام با خواندن نامه زال غمگین می‌شود و بعد از فراخواندن موبدان و اخترشناسان می‌گوید چطور می‌شود دو گوهر جدا از هم را در کنار هم آورد و بین دو خاندان فریدون و ضحاک پیوند برقرار کرد. اخترشناسان مژده می‌دهند که پیوند دختر مهراب و فرزند سام فرخنده است. سام کمی آرام می‌گیرد و به زال می‌گوید که در جلب رضایت منوچهر خواهد کوشید. زال به دربار منوچهر میرود و ابتدا با مخالفت و خروش مواجه میشود، زال چاره را در سکوت و صبر می‌بیند و نظر اخترشناسان رایادآوری میکند. منوچهر کمی آرام می‌گیرد.

 اما از سوی دیگر در دربار مهراب دلدادگی دختر مهراب آشکار می‌شود. سیندخت، مادر رودابه با فراست و هشیاری‌اش از رفت و آمد مشکوک کنیزان در کاخ در نهایت متوجه دلدادگی رودابه به زال می‌شود. سیندخت ابتدا به خشم می‌آید اما لختی بعد خود را آرام می‌کند و می‌کوشد با تدبیر راهی بیابد و رودابه را نزد خود فرامی‌خواند. رودابه بی‌پروا به عشق خود اعتراف می‌کند و می‌گوید نخواهم بدن زنده بی روی او/ جهانم نیارزد به یک موی او. سیندخت که حال دخترش را می‌بیند از تفاوت دو نژاد هراسان می‌شود و به فکر چاره‌اندیشی می‌افتد. مسأله نژاد و نژادگی را با دخترش مطرح می‌کند و می‌گوید شود شاه گیتی بدین خشمناک/ ز کابل برآرد به خورشید خاک/ نخواهم که از تخم ما بر زمین/ کسی پای خوار اندر آرد به زین. این روایت گویای تمایلات درون‌گروهی جوامع کهن است که در شاهنامه به عنوان یک باور بنیادین خودش را نشان می‌دهد و آن باور این بود که آمیزش با بیگانگان را سر شوربختی‌های یک ملت می‌دانستند و سیندخت هم بر مبنای همین باور به رودابه هشدار می‌دهد. اما سیندخت هم با عشق آشنا بود و هم مادری باعاطفه بود و هم در وجود خود از خردمندی و وقار برخوردار بود و در پی سامان یافتن عشق دخترش بود و پس از تمهیداتی با مهراب وارد گفت و گو شد. نقش سیندخت در این روایت نشانگر توان تحلیل ذهن و و توانایی گزیدن راه حل منطقی در مسایل خانودگی، اجتماعی و سیاسی است. او به عنوان یک زن هشیار و فردی واقع‌بین و همسری پرتلاش و مادری مهربان که به پاکی احساس دخترش باور داشت برای تحقق خواسته قلبی دخترش کوشید. مهراب در ابتدا از شنیدن سخنان سیندخت برآشفت و چنان خشمگین شد که قصد جان رودابه را کرد. رودابه در عین اینکه در بند تصمیمات و تفکرات مهراب و سام و منوچهر بود و در قید اختیارات مردان اطرافش بود، اما چنان سرپرشوری داشت و چنان بی‌باک و راستگو بود که منکر عشق خود و شادی‌اش از این عشق نشد. رودابه در این روایت زنی تصویر شده است که در عشق فعال بود، نه منفعل. بیهوده عذاب کشیدن را نمی‌پسندید و شیدایی بود که در عین حال همنشن خرد بود. سیندخت نیز در این میان کوشید با تدبیر خود مهراب را آرام کند و به او یادآوری کند که سام هم از این دلدادگی میان فرزندان باخبر است. پدر و دختر هردو به خدا پناه بردند. به یزدان گرفتند هردو پناه/ هم این دل شده ماه وهم پیشگاه.

منوچهر با وجود دلگرمی اخترشناسان وحشت داشت که از چنین ازدواجی پهلوانی متولد شود که جانب مادر را بگیرد و در این صورت نه ایرانی می‌ماند و نه ایرانی. منوچهر از سر همین وحشت را فراخواند تا به کابل لشکرکشی کند و کاخ مهراب را فروبریزد. خبر این لشکرکشی به زال رسید و او به استقبال پدر رفت تا او را بازدارد . سران سپاه با او گفت و گو کردند. زال گفت با پدرم مدارا می‌کنم اما اگر از فرمان خرد سر باز بزند و به جنگ و تاراج بپردازد در برابرش می‌ایستم. در نهایت، زال توانست پدر را متقاعد کند نامه‌ای برای منوچهر بنویسد و زال خود نامه را نزد شاهنشاه برد.

در کابل، مهراب که از این لشکرکشی باخبر شد هراسان از این رویارویی برآن شد تا سیندخت و رودابه را از میان بردارد تا از حمله سام جلوگیری کند. سیندخت با آرامش و شجاعت با مهراب روبرو می‌شود و می‌گوید چه کسی می‌تواند ادعا کند مرد برتر از زن است.

در اشعار فراوان می‌توان در مورد این ادعای برتری مردان بر زنان، نظام قدرت سالار مردسالار، ضعف جسمی زنان در برابر مردان و ادعای مالکیت مردان بر زنان و بسیاری مسایل که بحث‌های مطالعات زنان را تشکیل می‌دهد، داستانهای متعددی یافت. اما جالب توجه است که در شاهنامه، سیندخت به دلیل زن بودن و مادر بودن و همسر بودن از مردان اطرافش فروتر نمی‌ماند و با خلق یک هویت تازه می‌کوشد در فضای دیگری نقش‌آفرینی کند. او در کنار مهراب به تدبیر و چاره‌جویی پرداخت و به او گفت مال و ثروت برای آسایش جسم و جان است و گمان می‌کنم با نثار گنجینه‌های خودمان بتوانیم دل مهراب را به دست آوریم و از جنگ و خونریزی جلوگیری کنیم. او خلاقانه تصمیم همسرش را مهار می‌کند و بر آن می‌شود که به عنوان سفیر صلح و آرامش خودش نزد سام برود و برای رفع اختلاف تلاش کند. مرارفت باید به نزدیک سام/ زبان برگشایم چو تیغ از نیام/ بگویم بدو آنچه گفتن سزد/ خرد خام‌گفتارها را پزد/ زمن رنج جان و زتو خواسته/ سپردن به من گنج آراسته. سیندخت با این کار ثابت می‌کند زن بودن مترادف با فرزندآوری یا چنانکه برخی می‌گفتند احساسات فرومایه و بدوی و ناتوانی نیست و نشان‌ می‌دهد حتی مکار به عنوان صفتی که برای زنان به کار می‌رفت، ساخته و پرداخته جامعه‌ای مردسالار و متعصب بود که حضور زنان در بیرون از خانه را نمی‌پسندیدند.

مهراب در نهایت نظر سیندخت را می‌پذیرد . سیندخت از حرمسرا بیرون می‌آید و نزد سپاهیان سام می‌رود و با فرمانده سپاه گفت و گو می‌کند و این بدعتی بزرگ است که سام پهلوان را بسیار شگفت‌زده می‌کند. سیندخت در ابتدا هویت خود را آشکار نمی‌کند و هدایا را عرضه می‌کند و سام در عین تردید هدایا را می‌پذیرد و سیندخت زمان را برای گفت و گو مناسب می‌بیند و به مهراب می‌گوید اگر مهراب و خاندان او گناهکارند، اهالی کابل چه کرده‌اند که باید کشته و بی‌خانمان شوند. سام در تلاش برای پی بردن به هویت سیندخت است، اما سیندخت تاز مانی که از او عهد نمی‌گیرد تا خودش و حکومت کابل در امان باشد خود را معرفی نمی‌کند. اما پس از عهد سام با آشکار کردن هویت خود، شرحی از عشق پرشور و روایت دلدادگی زال و رودابه را برای سام بازگو می‌کند و او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از حمله به کابل منصرف می‌کند.

در این داستان سیندخت زنی است که در برابر نابسامانیها و جنگِ در شرف وقوع احساس مسئولیت می‌کند و در مواجهه آگاهانه با مشکلات نشان می‌دهد که از عهده سامان دادن به اوضاع خانواده و جامعه خود برمی‌آید. سیندخت چنان تاثیری بر سام که در ابتدا از زن بودن فرستاده کابل متعجب و بلکه ناخشنود بود گذارد که او علاوه بر دستور توقف لشکرکشی، با ازدواج رودابه و زال هم موافقت می‌کند و با سیندخت همدل و هم‌داستان می‌شود و اورا مه‌ بانوان می‌خواند. سیندخت سربلند نزد مهراب بازمی‌گردد .

نقش و شخصیت سیندخت درشاهنامه بیانگر توان تحلیل زن و گزیدن راه منطقی هم در تدبیر منزل و هم در تدبیر مدن است. فردوسی در شاهنامه سیندخت را به صفات زنانه‌اش ستایش می‌کند. این مهین‌بانوی شاهنامه پبیش از هرچیز حامی شخصیت و کرامت انسانی خود است. فردوسی به هیچ‌وجه سیندخت را به خاطر رفتار و فعلی مردانه ستایش نمی‌کند (چنانکه امروز در برخی گرایشهای رادیکال فمنیستی دیده می‌شود)، بلکه ارزش سیندخت به رفتارهای زنانه و خرد و عقلانیت اوست. همان خردی که سرمایه بزرگ انسانی است و پایه شاهنامه فردوسی بر آن است و سراسر شاهنامه از برتری و ارزش خرد سخن در میان است. فردوسی شاهنامه را با ذکر خداوند جان و خرد آغاز می‌کند، پهلوانان خردمند پیروز و شاهان بی‌خرد را محکوم به شکست می‌داند. او در ستودن خردمند هیچ تفاوتی میان زن و مرد قایل نمی‌شود و زنان خردمند را بارها ستایش می‌کند. سیندخت هم یکی از همان زنان است که نمود خویشتنداری و خردورزی در رفتار و منش و کاربست آن در سیاست و استفاده از این روش برای رسیدن به اعتدال در امور و پرهیز از خشونت و بسط آرامش و صلح است.